

آموزش

ابوالعلاء معری

تهذیب و ترجمه

عبدالمحمد آیتی

مقدمه

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان تنوخی شاعر و متفکر نابینای عرب در روز جمعه بیست و هفتم ماه ربیع الاول سال ۳۶۳ هجری قمری در مکه متولد شد. از این روست که او را معری خوانند. و از این جهت او را تنوخی گویند که از قبیله تنوخ است. افراد این قبیله پس از شکستن سد مأرب در اواسط قرن ششم میلادی از یمن به شام مهاجرت کردند.

مورخان سلسله نسب او را تا آدم شمرده اند. جد هفتم او سلیمان - بن داود بن مطهر است، و از این روست که آن خاندان را بنی سلیمان گویند. بیشتر قضاة و فضلاء و علماء و شعراء و ادبای معری از بنی سلیمان بوده اند. پدر او ابو محمد عبدالله بن سلیمان، مردی ادیب و لغوی و شاعر بود. ابو محمد عبدالله، به سال ۳۳۰ متولد شد و به سال ۳۹۵ در مکه در مکه وفات یافت. و ابوالعلاء که در آن روزگار ۳۲ سال داشت در قصیده شیوائی پدر را مرثیه گفت.

مادرش دختر محمد بن سبیکه و از مردم حلب بود . در سال ۴۰۰
هنگامی که پسر در سفر بغداد بود دیده از جهان فرو بست . ابوالعلاء که سخت
غمگین شده بود قصایدی در مرگ مادر پرداخت و این قصاید در دیوان
سقطا ازند او مسطور است .

ابوالعلاء از بد حادثه در همان اوان صباوت به بیماری آبله دچار شد
و چشمان خود را از دست داد . چشم راستش سفیدی گرفت و چشم چپش در
کاسه خشکید .

می گفت از میان همه رنگها تنها رنگ سرخ را می تواند تصور
کند ، چه در آن روزگار که به آبله دچار شده بود مادرش جامه ای سرخ بر
او پوشانده بوده است .

حافظه شگرف و اعجاب انگیز او از همان دوران کودکی آشکار بود .
قرآن را در چند روایت از سر کرد و در اندک مدتی مقدمات نحو و لغت و
حدیث را در نزد پدر و برخی از افاضل معرفة النعمان فرا گرفت و به قصد
تحصیل علم راهی دیار غربت گردید .

نخست به طرابلس شام رفت و از کتابخانه آنجا که یکی از توانگران
آن دیار وقف کرده بود سود جست . آنگاه به دیر الفاروس - دیری در
کنار شهر لاذقیه در جانب شمالی آن - راه یافت و از راهی که در آنجا بود
فلسفه آموخت . فلسفه در خاطر او شك و تردید برانگیخت و چون قدرت
کتمان اندیشه های خویش را نداشت بی محابا به اظهارشان می پرداخت
و در نظم و نثر خود می آورد .

در سال ۳۹۸ به بغداد رفت . برخی معتقدند که این سفر برای تحصیل

علم بوده و برخی دیگر میگویند که موفوفه‌ای بود که ابوالعلاء و سایر خویشاوندانش در آن شریک بودند. و از آن اندک معیشتی فراهم می‌شد. یکی از حکام حلب آن مال از ایشان بستد و او برای دادخواهی به بغداد رفت ولی کاری از پیش نبرد.

بعضی دیگر می‌گویند به بغداد رفت تا باستودن رجال ملک، مال و ثروتی به‌عنوان صلوات و جوائز فراچنگ آورد.

بهر تقدیر چون صیت شهرتش بسیط زمین گرفته بود دانش‌پژوهان آن دیار گردش بگرفتند و از آن بحر بیکران - به قول سمعانی - بهره‌ها گرفتند و او خود نیز از افاضل بغداد کسب فیض کرد. از کتابخانه بغداد دیدن کرد و در تمام فهرست آن کتابی را که برای او نخوانده باشند نیافت. جز دیوان تیم‌اللغات که آنرا به عاریه گرفت.

گویا در این سفر نخستین بود که میان او با ربی وسید مرتضی بر - خوردی رخ داد و موجود این چند حکایت شده است: گویند چون در سال ۳۹۹ به بغداد وارشد، نزد علی بن عیسی الربعی (۳۲۸ - ۴۲۰) رفت - و او به تدریس علم نحو اشتغال داشت - وقتی به مجلس درآمد ربی گفت: لیصعد الاصلطبل. ابوالعلاء از این سخن خشمگین شد از همانجا بازگشت و دیگر برنگشت.

توضیح مطلب آنکه اصلطبل در زبان مردم شام به معنی نایناست. و این عبارت کنایه آمیز ربی دومعنی می‌دهد: یکی آنکه: آن ناینا بالاتر آید و دیگر آنکه آن مرد به طویله رود.

و نیز گویند روزی به مجلس سید مرتضی وارد شد و چون چشمش

نمی‌دید پایش به یگی از حاضران خورد . او گفت : این سگ کیست ؟
ابوالعلاء گفت سگ کسی است که برای سگ هفتاد لغت نداند... چون
سید مرتضی این سخن بشنید او را پیش خواند و آرمود و چون مردی دانشمندش
یافت سخت به اکرامش کوشید. این سخن ابوالعلاء بعدها کنجکوی ادبا را
برانگیخت تا آنجا که جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱) برای تبرئه خود
منظومه‌ای درسی و هفت بیت سرود و آن هفتاد لغت را در آن منظومه
آورد و اثر خود را « التبری من معرفة المعری » نامید . ولی ابن عدیم در
رسالة الانصاف والتحریر ... تقرب او را به سید به سبب قصیده‌ای می‌داند
که او در رثاء ابوالاحمد حسین بن موسی پدر سید مرتضی و سید مرتضی سرود
و آن قصیده غرائی است چنانکه اعجاب آن دو برادر را که هر دو از فحول
ادب عرب بودند برانگیخت .

باری بر سر حکایت رویم. این دوستی میان او و سید دیری نپائید .
سید به او تمام عشق می‌ورزید و ابوالعلاء به متنبی. روزی سید زبان به
طعن و قدح متنبی گشود . ابوالعلاء به هنگام مدافعت گفت : اگر او را جز
آن قصیده که در آغازش گفته : « لك يا منازل في القلوب منازل » هیچ اثری
نمی‌بود، اثبات قدرت شاعری او را بسنده می‌بود . سید مرتضی سخت بر-
آشفته و فرمان داد تا پایش بگیرفتند و کشان کشان از مجلس به در بردند.
آنگاه رو به حاضران کرد و گفت :

میدانید چرا این کور از این قصیده یاد کرد در حالیکه متنبی را
قصاید بهتری است ؟ گفتند : سید آگاه‌تر است . گفت : مقصود او این بیت
بود از آن قصیده که گوید :

إذا أتتك مذمتي من ناقص

فهي الشهادة لي باني كامل

حاصل معنی :

چون ناقص مردی مرا نکوهش کند ، نکوهش او گواه کمال

من است .

شاید این حوادث موجب آن شد که در بغداد نماند و چون غم غربی

و غربت بر نمی تافت روی به موطن مألوف نهاد. به شهر خود رفت تا شهریار

خود باشد .

اما چون به معرّه بازگشت نخست باخبر اندوه اثر مرگ مادر روبرو

شد و حوادث دیگری که مجبورش ساخت دل از دنیا و مردم دنیا بر کند و

به گوشه عزلت نشیند و از این پس خود را رهین المحبسین (زندانی دو

زندان خانه و کوری) نامید .

ولی خانه آن تیره چشم شاعر روشن بین که در زمستانها فرشی از نم

داشت و در تابستانها از حصیر ، مقصد زائران ادب جوی و کهف مسافران

دانش پژوه شد کسانی را که اکتساب فضائل به مشافهت میسر نبود به مکاتبت

می پرداختند .

مدت این انزوا ۴۹ سال به طول انجامید و در این مدت ۵۵ کتاب و

رساله نوشت . و شاگردان بسیاری تربیت کرد که از جمله آنهاست : ابوزکریا

خطیب تبریزی .

در ربیع الاول سال ۴۴۹ بیمار شد . بیماریش سه روز طول کشید . طبیعی

برای او جوجه مرغ تجویز کرد . چون جوجه را آوردند دست بر آن کشید

و گفت : ترا ناتوان یافتند که برای منت تجویز کردند و گرنه چرا شیر

بچه‌ای را تجویز نگردهند.

در این چندروز جز خویشاوندانش کسی بر بالین او نبود. روز سوم گفت: قلم و دواتی آورید تا برای شما چیزی املا کنم. چون شروع به سخن کرد، کلامی ناصواب گفت. قاضی ابو محمد برادر زاده او رو به حاضران کرد و گفت: به شما تعزیت می‌گویم که شیخ از دست رفتنی است. و او صبح روز بعد وفات یافت.

ابوالعلاء از برادر زاده خود که در مدت بیماری همواره بر بالین او آلوده بدین سه بیت سپاسگزاری کرده:

وقاض لا یزال اللیل عنی	وطول نهاره بین الخصوم
یکون ابربی من فرخ نسر	بوالده والطف من حمیم
سانشر شکره فی یوم حشر	اجل، وعلی الصراط المستقیم

و در حالت احتضار سرود:

هذا جناہ ابی علی و ما جنیت علی احد و فرمود تا آنرا بر سنگ قبرش بنویسند. در همان مقبره خاندان سلیمان دفنش کردند. فقط در سال ۶۰۵ به زیارت او رفته و قبرش را در نهایت خواری و اهمال یافته و صدسال بعد که زهبی مورخ هم به زیارت رفته آن را همانگونه یافته که فقط یافته بود.

یک هفته برایش اقامه عزا کردند و بر قبر او دو بیت قرآن ختم نمودند. و هشتاد و چهار تن از شاعران در مرگ او مرثیه گفتند. از آن جمله است قصیده علی بن الهمام که در آن گفته است.

ان کنت لم ترق الدماء زهاده

فلقد ازقت الیوم من جفنی دما

حاصل معنی : (تازنده بودی از روی پرهیزگاری خونریزی نریختی .
چه شد که امروز از دیدگان من خون ریختی.)

مردم را دربارهٔ ابوالعلاء اختلاف است . برخی زندیق و بد دینش
می‌دانند و برخی زاهد و عابد و به اندک راضی و اهل ریاضت و قناعت و معرض
از اعراض دنیوی شمارندش .

از مطالعهٔ اشعار و گفتارهای او برای این هر دو نظر دلایلی می‌توان
یافت ولی بحث دربارهٔ این تضاد کار دشواری است . آیا مردی متلون و
مذبذب و بی‌ثبات بوده که هر روز عقیده‌ای داشته؟ آیا اعتقادات او در سالهای
آخر زندگی با گفته‌های او در سالهای نخستین آن فرق داشته؟ آیا سخنان
کفرآمیز را چنانکه بعضی از یارانش ادعا کرده‌اند و خود او گفته است که
بر من دروغ بسته‌اند، دیگران به او نسبت داده‌اند؟ و نیز این پرسش که
اگر زندیق و بد دین و ملحد و منکر نبوات و معاد می‌بوده چگونه در جامعه
خویش آنهمه معزز و محترم بوده که به هنگام محاصره شهر به شفاعت نزد
سردار دشمن می‌رفته . و خلیفهٔ فاطمی مصر بیت المال معره را با این قید
که از حلال فراهم آمده به او می‌بخشیده و او نمی‌گرفته ؟

مورد اتفاق است که او زاهد پیشه بوده . ۴۵ سال نه گوشت خورد
و نه تخم مرغ و نه شیر و آنچه از آن آید . غذایش عدس پخته و شیرینی اش
انجیر و گاه شیره بود . و سی سال صائم‌الدهر بود . در هر سال ۳۰

دینار در آمد داشت که ۱۵ دینار برای خود می گذاشت و ۱۵ دینار به خادم خود می داد . به قول یاقوت حموی در پاسخ صاحب معرکه بیت المال معره را به او بخشیده بود نوشت :

لاطلب الارزاق والمولایفیض علی رزقی

ان اعط بعض القوت اعلم ان ذلك ضعف حقی

حاصل معنی :

(وقتی مولای من روزی مرا می رساند از کس چیزی نمی ستانم .
و چون اندکی از روزی بمن داده شود گویم که این دو برابر حق من است .)
آنچه در زمان حیات او و بعد از آن بیشتر از سایر باورهای او مورد بحث و انکار قرار گرفته ترك گوشتخواری اوست . بعضی می گفتند بر مذهب راهمه است بعضی می گفتند بر روش فلاسفه کار می کند . مریدانش می گفتند از روی زهد است همانطور که رسول خدا از نوشیدن آب آ میخته به غسل با وجود مباح بودن آن اعراض کرد و علی با آنکه حاصل غله اش در سال پنجاه هزار دینار بود ، به آرد جو قناعت می ورزید و آنچه داشت انفاق می کرد . خودش جواب صریحی نمی داد . گاه می گفت : آزار حیوانات را ناخوش دارم ، می گفتند تو که از خدای حیوانات نسبت به آنها مهر بانتر نیستی بین چگونه درندگان را بر آنها مسلط ساخته ، یا می گفتند : وقتی قصاب حیوانی را ذبح کند به من و تو چه ربطی دارد . و گاه که از جواب درمانده می شد یا شاید نمی خواست علت اصلی را بیان کند می گفت : به سبب تنگدستی است . ولی این معاذیر مدعیان را اقناع نمی کرد و گاه کار به مشاجره قلمی می کشید و اگر مدعی مردی صاحب قدرت چون داعی الدعاء فاطمی

ابونصر بن ابوعمران می بود کربس باریک می شد.
او انگشت روی یکی از ایات او نهاد از آنگونه ایات که در فخریه های
همه شاعران هست :

غدوت مریض الدین والعقل فالقنی

لتعلم انباء الامور الصحائح

حاصل معنی :

(در دین و عقل بیمار گشته ای . نزد من آی تا به کارهای
درست آگاه شوی) و نامه ای به او نوشت و گفت : تو ادعا کرده ای که
بیماران عقل و دین را شفا می دهی اینک من چنان بیماری هستم . و نخستین
سوال او آن بود که چرا گوشت و شیر و هر حیوانی دیگر را بر خود حرام
کرده است . و سوال دوم در مورد ریختن خون حیوانات بود که ابوالعلاء
آن را خارج از اصول حکمت می دانست و نویسنده نامه مدعی بود که این
اعتراض به خداوند است .

مجموعاً ابن ابی عمران سه نامه نوشته و ابوالعلاء در پاسخ دو نامه
و نامه سوم ابن ابی عمران بی جواب مانده است .

این نامه ها را یاقوت در ارشاد الاریب آورده است . ما برای احتراز
از اطناب از ترجمه آن ها خودداری کردیم . در این نامه ها همه جا ابوالعلاء
داعی الدعاء را سیدنا الرئیس الاجل و خود را العبد الضعیف العاجز خوانده
گویا این تواضع به علت تسلط فاطمیان بر شام بوده و نمی خواسته خود را
به دام بیندازد .

باری ابوالعلاء را از دیدگاه چه کسی باید نگریست ؟ از دیدگاه

یازده